

7. لزوم گسست شئون مختلف مربوط به اجتماع از یکدیگر

آن چه در ذیل این شماره، می آید نامربوط به مطلب گذشته نیست لکن خود آن نیست با این توضیح که گاه در جامعه، ناهنجاریها و بداخلاقی‌هایی وجود دارد، مثلا افرادی فاسد از حضور زنان در جامعه سوء استفاده می کنند، در این جا آیا باید وجود این امر خلاف شرع را - که ممکن است خارج از اختیار زن باشد یا یک امر مقارن (و نه لازم) حضور و تصدی پست از سوی زنان باشد - به حضور و تصدی مرتبط کرد، در فقه حضور مؤثر دانست و به همین دلیل فتوا به حرمت حضور داد و درمان مشکل را هم تحریم حضور زن و عدم حضور وی در اجتماع دانست؟ یا باید بین این شئون تفریق کرد و - بالطبع - به فکر اصلاح فرهنگ و ارتقای تدین مردان بود و فتوای تحریم را بر فرض که راه حل مناسب برای عدم سوء استفاده باشد، در ضیق و شداد قرار داد؟

واضح است که در این گونه صحنه‌ها گزینه دوم صحیح است و تا حضور و تصدی یک زن مصداق تعاون محرم بر اثم نباشد (که در این گونه موارد به سختی قابل تصور است؛ به ویژه با توجه به آزادی انسان‌ها در غیر حوزه ممنوع شرعی) نمی توان مشکل را بر سر حضور و تصدی زن خالی کرد.

8. لزوم گسست محذور شرعی مترتب بر برخی از جوانب یک پدیده از محذور شرعی مترتب بر اصل آن¹

بسیار - بسیار - اتفاق می افتد که برخی فقیهان رأی به منع و حرمت یک پدیده به دلیل محذور مترتب بر برخی از فروض آن میدهند، معلوم نیست بر این استدلال و رفتار چه نامی باید نهاد؟

به عنوان مثال نسبت به دو متنی که گذشت، هیچ کدام از محاذیر مذکور در آن دو متن بر اصل تصدی زنان مترتب نیست بلکه تابع مقدار، کیفیت و شرایط تصدی است؛ مثلا (نسبت به متن اول) حضور ناحساب شده زن در هر مجمع ممکن است «فحشا به بار آورد» نه اصل حضور به هر گونه باشد! یا (نسبت به متن دوم) تقلید زن در صورتی که مرجعیت بلاواسطه برای مردان را به عهده بگیرد مستلزم زخمی شدن «تحتجب» و «تستر» است و الا اصل تقلید از زن (مثلا) توسط زن‌ها چه زخمی بر آن چه محقق خوبی فرمود، می زند؟

اگر گفته شود: این تصدی با «انحصار تصدی زنان نسبت به امور بیت» منافات دارد و مشکل مطرح شده توسط ایشان این بود! در پاسخ باید گفت: آیا بقیه امور را ایشان بدون قصد جدّ فرموده است؟! بدون تردید منظور ایشان مجموعه اموری است که در آن متن فرمود نه بخشی از آن که به هیچ وجه قابل دفاع نیست و خود ایشان نیز از آن دفاع نمی کند. به همین دلیل بود که ما در صدر توضیح رقم اول² مساله اصل حضور زن، مقدار و کیفیت آن را مورد اشاره قرار دادیم تا بگوییم که هر کدام از این‌ها حساب خود را دارند و نباید با همدیگر بیامیزند.

1. اموری که در شماره های پیاپی می آید، علیرغم مشابهت هایی که با هم دارند، متفاوت از یکدیگرند. این تفاوت ها با تامل در عنوان ها و توضیحات ذیل آن ها معلوم و در کلاس بیان می شود.

2. ص 199.

برخی نمونه‌های دیگر

دو نمونه‌ای که اشاره کردیم مربوط به بحث تصدی زنان بود. مناسب است به برخی نمونه‌های دیگر - غیر مرتبط با مسأله تصدی زنان - نیز از این عدم گسست اشاره شود تا حساسیت بیشتری در مسأله پیدا شود. توجه کنید :

- بسیاری از فقها³ قضاوت کافر را قبول ندارند به دلیل : «انه لیس اهلا للامانة»؛ با این که این استدلال کلیت ندارد و تابع شخص کافر و کیفیت متصدی کردن او در این پست است. و این که گفته شود: منظور این گروه از فقها این است که کافر «اهل امانت شرعی نه خارجی و عقلی و واقعی» نیست؛ پس استدلال تمام و غیر منقوض است، ناصحیح است؛ زیرا در این صورت با توجه به این که این کلیت (کافر شرعی در هیچ کجا نباید امین شمرده شود) هنوز ثابت نشده است؛ قرار دادن در استدلال مصادره به مطلوب است و مثبت مدعا نخواهد بود.

- شیخ انصاری در تفسیر عدالت هر چند آن را به گونه‌ای معنا می‌کند که با صدور معصیت از شخص قابل جمع است، اما آن را با همان معنای فقهی که دارد و در آن اتیان واجبات و ترک محرمات آمده است، معتبر می‌شمارد و طریقی برای کشف آن قرار می‌دهد تا با اهمال آن حق الله و حقوق الناس ضایع نشود؛⁴ در حالی که جلوگیری از تضییع مورد نظر تنها به راهی که ایشان پیشنهاد می‌دهد نیست پیشنهاد عدالت بخشی و عدالت عرصه‌ای، پیشنهادی بود که ما دادیم و چنانچه پیشنهاد حضرات جلوگیری از تضییع نباشد، کمتر از آن نیست.

پس در این موارد باید مقدار، کیفیت تحقق پدیده، زمینه‌ها و شرایط پیدایش محذور را دید و مطابق آن به اصدار رأی و نظر داد؛ مثلاً در محل بحث (یا در اعتبار شرط عدالت یا ...) باید دید مشکل از کجا به وجود می‌آید، در چه زمینه‌ها و شرایطی مشکل و محذور محرم دیده می‌شود و مثل تصدی زنان آیا اصل وجودش محذور دارد یا تصدی با شاخص‌هایی معین و ... سپس در مسأله وارد شد و اظهار نظر کرد. بحث از مسأله مورد گفتگو در این شماره، خیلی بیش از این گفتگو می‌طلبد لکن به حکم مقدمه و مبنا بودن در کار ما از آن می‌گذریم.

3. از جمله ر.ک : جواهر الکلام، ج 40، ص 12.

4. ر.ک : المكاسب : رسالة فی العدالة، ص 330.